

درباره پروژه شر و شرم

علی سرمدی

شماره ۹ نشریه انکار



یکم. شر

«حامی شر»، «عادی‌ساز شر»، «ابتدال شر» و یک دوجین ترکیب وصفی و اضافی دیگر، همگی شامل واژه‌ی «شر» ظرف دو سال اخیر قدرت قاهره‌ی در گفتار عمومی به دست آورده‌اند. استعمال‌کنندگان این ترکیبات تصور می‌کنند با این مقولات کل عالم را می‌توان توضیح داد و فهم‌پذیر کرد و حاق واقع را در آغوش کشید. این انگاره‌ی یکی شدن با امر واقع، همان چیزی است که احتمالاً می‌توان به کمک آن سبب سکری که این محاسبان

به هنگام استعمال این الفاظ حس می‌کنند را درک کرد. فارغ از این نشئه، که احتمالاً به تنهایی انگیزه‌ی مهمی است، به نظر می‌رسد که نزد آن‌هایی که انگشت در جهان کرده و «وسط‌باز» و «عادی‌ساز شر» می‌جویند کارکرد دیگری هم دارد و آن کشیدن مرزی است میان قربانیان و مسببان وضعیت موجود، البته به مرتجعانه‌ترین شیوه‌ی ممکن.

اسلاوی ژیتک، در تحلیلی که از فیلم «آرواره‌های کوسه (۱۹۷۵)» ساخته‌ی استیون اسپیلبرگ ارائه می‌دهد^۱، به نکته‌ی جالب‌خاطری درباره‌ی معنای فیگور کوسه در این فیلم اشاره می‌کند که در این مقام، به نظر می‌رسد به نوعی وصف حال فیگور «حامی شر» در گفتار محاسبان مورد بحث ما نیز باشد. او استدلال می‌کند که در جوامع بحران‌زده، یک مشکل اساسی که امنیت روانی و انسجام ذهنی افراد را به مخاطره می‌افکند، «بس‌علتی» بودن وضعیت و زیاد بودن عوامل هراس‌آور است. هیچ چیز دردناک‌تر از این نیست که در هنگامه‌ی هول و ترس و خشم نیاز به اندیشیدن به وضعیت داشته باشیم. چرا که در چنین شرایطی همه‌ی اجزای وجود-امان و نیز همه‌ی مولفه‌های وضعیت در نظر-امان ما را به کنش (گریز یا هجوم) بجای تامل دعوت می‌کنند. «کوسه» در این وضعیت به ما هدفی برای تنفر ورزیدن و ضربه زدن می‌دهد. کارکرد کوسه دقیقاً در همین است که تمام ترس‌های ما را با یک‌دیگر متحد کرده و در کالبد خود متجسد می‌کند. به دیگر سخن، کوسه همان فیگور «دیگری» در گفتارهای فاشیستی است. در واقع، گفتارهایی این‌چنین، معامله‌ی فریبنده‌ای را پیش روی سوژه‌ها می‌نهند: «به جای تامل در وضعیت که مطمئناً کار دل‌پذیری نیست و همین‌طور به میان آوردن نام مسببان اصلی وضع موجود که مطمئناً تمایلی بدان ندارید، فقط از فلان سلبریتی ۲ یا بهمان فعال سیاسی حاشیه‌ای بترسید و بر او بتازید.» چنین تجارتی را، چنان که وضعیت ما گواه آن است، اغلب مردمان می‌پذیرند. به این دلیل ساده که این گونه کنش‌گری، همان فعالیتی است که از هسته‌ی آسیب‌زا و حاد-اش تهی شده است: نقادی بدون نقد، کنش‌گری بدون کنش. تو‌گویی که در جامعه‌ای که در آن «ز منجنیق فلک» سنگ بلا و مصیبت و فتنه می‌بارد، از دست رفتن «امر واقعی»، بیماری شایع عصر است.^۳

دوم. شرم و بندگی

اما طرح جویندگان شر در ملاحظه‌ی با «شر» و مشتقاتش محصور نمی‌شود. آن‌ها نقشه‌ای هم برای مصادیق شر مورد ادعای خویش کشیده‌اند و با عنوان «شرمسازسازی» طرح خود را تعقیب می‌کنند. محتوای مشخص این «شرمسازسازی»، حمله، هتاکی و ننگین کردن کسانی است که مخالفی با مشهورات گفتار «ستاد مبارزه با شر» ورزیده‌اند. می‌توان به همین جمله اکتفا کرد، اما برای نزدیک‌تر کردن موضوع به فهم، مفید است که به بعضی از موخرترین این مشهورات اشاره کنیم: تقبیح شرکت کردن در انتخابات و هر نوع دفاعی از آن، تبلیغ کردن بخش

ارتجاعی نیروهای مخالف نظام حاکم بر ایران حتی محافظه کاران و نئوکان‌های آمریکایی و دست‌راستی‌های اسرائیلی، ستیزه با گفتمان‌های منتقدی که تن به حذف ادغامی در پروژه‌ی «شر و شرم» نمی‌دهند و الخ .

نزدیک‌ترین مفهومی که برای مصطلح شرم‌سازسازی (در گفتار مذکور) می‌توان یافت، مفهوم Name and Shame در مطالعات حقوقی است که ناظر بر نظریه‌ای در خصوص عدالت ترمیمی است. مطابق این تئوری، یکی از راه کارهای پیشگیری از تکرار جرم توسط مجرمان، آن است که مجرمان مزبور در ملا عام رسوا شده، به همه‌ی مردم معرفی شوند. حسب این نظریه، شرمی که در اثر این فرآیند در فرد نهادینه می‌شود، جلوی تکرار جرم را خواهد گرفت .

نقدهای وارد بر نظریه‌ی معهود مورد بحث این نوشتار نیستند. اما با کاوش در مفاد و مبانی آن می‌توان چیزهایی زیادی در باب پیش‌فرض‌های هواداران داخلی این سلاح آموخت. نخستین امر برجسته در این باب، توجه به مفاهیم «جرم» و «مجرم» است. اگر جرم را به معنای تخطی از قوانین موضوعه در نظر بگیریم، اولین نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که فقط در نظامی از مقررات بشر است که می‌توان برای جرم معنایی متصور بود. وقتی پا را از حیطه‌ی قوانین بشری بیرون می‌گذاریم، تنها می‌توان از مفهوم «گناه» سخن گفت؛ یعنی حوزه‌ی حاکمیت نماد استعلایی الاهیاتی و البته که موازین و هنجارهایی که جویندگان شر تبلیغ می‌کنند دقیقاً در همین حوزه است. بنابراین «شرمسار سازی» ای که اینان در پی‌اش اند فقط می‌تواند بر پایه‌ی مفهوم «گناه» فهمیده شود. لذا به وضوح در این جا ما با نوعی گفتار الاهیاتی سروکار داریم؛ گفتاری که در پی کنترل و هدایت میل سوژه‌ها است.

این که چرا چنین شیوه‌ای به کام‌یابی قابل توجهی دست یافته است مسئله‌ای است که قصد بررسی آن را در سطور بعدی داریم؛ بررسی‌ای که احتمالاً از خلال می‌توان در خصوص اثرات و پیامدهای چنین شیوه‌ای مطالبی استنتاج کرد .

پرسشی که کمی پیش‌تر طرح کردم، در سطحی کلی‌تر به مسئله‌ی «فرمان‌برداری» مربوط است. مسئله‌ی مذکور را می‌توان این‌گونه صورت‌بندی نمود: چرا سوژه‌ها از ضوابط و قوانین موضوعه در گفتارهای مسلط اطاعت می‌کنند؟ اهمیت این پرسش زمانی آشکارتر می‌شود که توجه کنیم که گفتاری نظیر گفتار جویندگان شر در ظاهر امر خود را ضد هر گونه «مرجعیت»^۴ نشان می‌دهد. در مدتی که از ظهور این گفتار می‌گذرد، هیچ شخصیت واجد محبوبیتی باقی نمانده که قربانی اینان نشده باشد. اصحاب این گفتار به هر ایده، جریان و فردی که علائمی دال بر قوت و قدرت گفتمانی بروز دهد، حمله‌ور می‌شوند و با بافتن و آمیختن راست و دروغ جاذبه‌اش را خرد و متلاشی می‌کنند؛ و باید اذعان کرد که در این سعی خود موفق بوده‌اند. جایگاه‌های نمادینی که پیش‌تر در خلاقیت احترام و تحسین برمی‌انگیختند، امروز به کلی از دست رفته‌اند .

در پرتو سخن اخیر، می‌توان پرسش فرمان‌برداری را از نو صورت‌بندی کرد: با این که گفتارهای مسلط با حدت تمام با هر نوع مرجعیت می‌ستیزند، چگونه است که محصول عمل‌اشان سوژه‌هایی بیش از پیش مقید و در بند مرجعیت است؟ این که سوژه‌ها هنوز در جستجوی مرجعیت اند را به سادگی می‌توان در این واقعیت دید که گفتار جویندگان شر، به مرور موفق شده است که مفرداتی را در میان خلق جا بیندازد. به عنوان مثال، اتفاق نظر نسبی در فضای عمومی نسبت به انقلاب بهمن ۵۷، هر نوع اصلاح‌طلبی، جایگاه دین و... از همین سنخ کوشش‌های موفق است. در واقع، سوال مذکور این نکته را نشانه گرفته است که چرا طناب منطق پروژه‌های ضد مرجعیت به گردن خود پروژه نمی‌پیچد و آن را نیست نمی‌کند؟ چرا مرجعیت جدید مورد پرسش قرار نمی‌گیرد؟ نظر کردن به محتوای مرجعیت یکی از شیوه‌های پرداختن به این پرسش است که من اکنون سر اشتغال بدان را ندارم و قصد دارم به پرسش فوق در سطح صوری بپردازم.

سوم. ادیب: سوژه‌ی عصر نو

چارچوب نظری بحثی که در این بند می‌آورم را دلوز و گتاری در کتاب «ضد ادیب» فراهم آورده‌اند. اگر از منظر دلوز و گتاری به مسئله بنگریم، پاسخ پرسشی که در بند قبل مطرح شد چنین خواهد بود:

زیرا سوژه‌ی گفتار مذکور کسی است که آموخته است که میل‌اش را انکار کند.

چنین سوژه‌ای در ظاهر خودآیین و ضد مرجعیت است، اما درباره‌ی خودش و تمایلات‌اش، یاد گرفته است که کنترل شدیدی اعمال کند. بگذارید داستان را از سطحی انتزاعی تر روایت کنیم.

مطابق بحث دلوز و گتاری درباره‌ی سوژگی‌یافته‌ی جدید، هر سوژه‌ای از طریق ادیبی‌سازی انرژی جنسی است که پدید می‌آید. انرژی جنسی فی‌نفسه بی‌سمت و سو و سرگردان است. فرآیند ادیبی‌سازی این انرژی را از بی‌صورتی به یک نظام بازنمودی مشخص متصل می‌کند که همان فضای اجتماعی است و سوژه در آن می‌تواند افراد مختلف با هویت‌های معینی را تشخیص دهد. نیز، در سطح روان، سوژه‌ای متولد می‌شود که خود را در مقام فرد بازمی‌شناسد. دو موقعیت مذکور (یعنی پیش و پس از ادیبی‌سازی) همان دو جایگاه بیرون و درون گفتمان اند.

این سوژه‌ی جدید، نسبت به میل خود، موضع مبهمی دارد. او در محدوده‌ی روان، موضع قانون‌گذار را دارد، اما (و در واقع به این علت) می‌تواند از مرزهای قانونی‌ای که برای خودش معین کرده، دست کم در سطح فانتزی، تخطی کند. به عنوان مثال، او زنای با محارم را گناهی نابخشودنی توصیف می‌کند و به همین سبب آن را امری ممنوع و تجاوزکارانه به شمار می‌آورد، اما از آن جا که این عمل رخ نمی‌دهد، زنای با محارم امری فقط خیالی

است. ۶. با این حال چون دقیقاً از رهگذر رقابت بر سر این امر ممنوع با پدر است که سوژه پا به عرصه‌ی هستی می‌نهد، او ناگزیر است که در این خصوص اتخاذ موضع کند و موضع او همین میل در عین بیزاری است.

به بیان دیگر، رای دلوز و گتاری این است که این قهر گفتمان است که سوژه‌ها را وادار به موضع‌گیری درباره‌ی هستی‌یابی از طریق زنای با محارم می‌کند نه ضرورتی نهفته در نفس‌الامر زنای با محارم. با درنگ‌داشتن این ضابطه، اکنون قابل فهم است که چگونه موضع‌گیری در باب یک موضوع خاص، در فضایی که در آن گفتاری خاص حکم‌فرما است شرط پذیرفته شدن و حتی سوژگی می‌شود. به عنوان مثال، این موضع شما در قبال انقلاب بهمن است که موقعیت شما را در نظم نمادین معین می‌سازد. هر نوع موضعی که از آن بوی هم‌دلی به مشام برسد، هم‌دستی با وضع موجود به شمار می‌آید. در واقع قطبیتی که گفتار بر فضا حاکم می‌کند، هر نوع موضع‌گیری‌ای را، با هر درجه‌ای از پیچیدگی و تبصره‌های نظری، کاملاً مثله کرده و در نهایت ابتدال از آن موافقت یا مخالفت سوژه را با امر محوری گفتار (در اینجا انقلاب بهمن) جعل می‌کند. این نکته به خوبی آشکار می‌کند که چرا فاشیست‌های پیرو گفتار ابتدال شر به شدت با هر پروژه‌ی نظری انتقادی می‌ستیزند؛ این ستیز در واقع انعکاسی از واکنش گفتار به مقاومت گفتار بدیل انتقادی در برابر تجزیه شدن به عناصر مالوف گفتار مسلط است.

بنابراین سوژه‌ی ادیبی کسی است که نسبت به گناه خیالی خود در ترس همیشگی به سر می‌برد. به خاطر همین ترس است که او گرایش به سانسور و نظارت بر خود را دارد. این گرایش به خویش‌داری، همان چیزی است که به گفتارهای مرجعیت‌ستیز اجازه می‌دهد تا مرجعیت مد نظر خود را پیش روی سوژه‌ها قرار دهند، بی آن که از سوی سوژه‌ها مورد نقدی قرار بگیرند. در اینجا است که «شرمسازسازی» وارد ماتریس مفهومی ما می‌شود. کارکرد مرکزی «شرمسازسازی» ایجاد همان گناهی در ضمیر سوژه است که باید دائماً از آن در خجلت باشد و از ارتکاب آن احساس ترس کند. اگر در گذشته میل داشته‌اید که به سهولت و نرمی در ایران‌گذاری به وضعیتی قابل تحمل‌تر صورت بگیرد، و به همین سبب در انتخابات شرکت کرده‌اید، اگر به اثربخشی فعالیت انتخاباتی امید داشته‌اید و در آن راستا کوشیده‌اید، این همان گناه نابخشدنی شماست که مدام باید به رخ‌اتان کشیده شده و در نهان‌خانه‌ی اتان ثبت و ضبط شود و مهار میل‌اتان به دست «کارشناسان شر» که بهتر می‌فهمند، سپرده شود. ۸. چنین گفتاری بر نوعی از هم‌ارزی صوری مبتنی است: هم‌ارزی میان آزادی و رهایی، مدرنیسم و مدرنیزاسیون، آزادی فردی و دموکراسی و... برای تاسیس چنین هم‌ارزی‌هایی است که گفتار «شر و شرم» نیاز دارد تا همه‌ی مرجعیت‌های پیشین را از میان ببرد تا نظام‌های نشانه‌ای متناظر با آن‌ها نیز از بین بروند.

این اصطلاحاً «رمزگذاری» میل که گفتار مذکور وظیفه‌ی انجام آن را بر عهده گرفته، می‌تواند در خدمت انواع پروژه‌های ارتجاعی و دموکراسی‌ستیز در آید. مهم‌ترین آسیب آن، از بین بردن شجاعت اخلاقی سوژه‌ها در به کار بردن نیروی اندیشه‌ی خود و به تعبیر کانت نگاه‌داشتن ایشان در صغارت است. ۱۰. سوژه‌ای چنین دربند که میل‌اش

پیش‌پیش به وسیله‌ی گفتار ارتجاعی مصادره شده است، توانایی شرکت در هیچ پروژه‌ی منجر به رستگاری را نخواهد داشت. بدتر از آن، خود تخیل رستگاری نیز به امری ناممکن بدل می‌شود و کنش‌گری به بازی بیهوده‌ی حرکت در مسیری دایروی که همواره به نقطه‌ی نامطلوب آغازین منتهی می‌شود و هرگز گامی به سوی خارج از چارچوب وضع موجود نمی‌زند، بدل خواهد شد.

منابع:

۱- مستند *The Pervert's Guide to Ideology* (2012) ساخته‌ی سوفی فینز که نویسنده و ارائه‌دهنده‌ی آن ریژک است.

۲- تازه‌ترین نمونه‌ی این قبیل کنش‌گری، مورد محمد رسول‌اف، کارگردان سینما است که در اظهار نظری یکی از بازیگران فیلم جدید اصغر فرهادی را با نازی‌ها قیاس کرده است.

۳- حال که پای «آرواره‌ها» به میان آمد، بد نیست اشاره کنیم که پایان فیلم مذکور نیز در خصوص وضعیت فعلی ما حاوی اشارتی است. در پایان فیلم، کلانتر شهر ساحلی‌ای که مورد حمله‌ی کوسه قرار گرفته (نماینده‌ی دولت که مسبب اصلی اوضاع بحرانی اقتصاد شهر ساحلی است که صرفاً مبتنی است بر جذب گردشگرانی که به قصد استفاده از ساحل و تفریح به شهر می‌آیند) کوسه را می‌کشد و ردای قهرمان را به تن می‌کند. بدین ترتیب فانتزی به کمک نظام مولد ستم می‌آید و تهدید را از جایگاه‌اش دفع می‌کند. لذا محاسبان در پی شر، کمک بی‌بدیلی به آن چیزی که سودای مبارزه با آن را دارند، می‌کنند.

۴- Authority

۵- نمونه‌ی بسیار خوب این موضوع، جایگاه «زندانی سیاسی» است. قیاس موقعیت این جایگاه از مثلاً ده سال پیش تا کنون به خوبی نشان‌دهنده‌ی موفقیت پروژه‌ی «شر و شرم» در این زمینه است. همین که امروز عموماً افراد قائل به معتبر بودن حرف و عمل زندانیان سیاسی نیستند، نشان‌گر تغییرات شدیدی است که در سطح گفتمان عمومی رخ داده است. البته بی‌اعتباری نسبی این جایگاه به تمامی محصول عمل اصحاب گفتار شر نیست.

۶- نظام دلوزی هر چند با روان‌کاوی لکانی شباهت‌هایی دارد، یکی نیست و لذا استفاده از مفاهیم یکی در توضیح دیگری خطای نظری خواهد بود. اما در توضیح محال بودن زنای با محارم، می‌توان از لکان این گونه کمک

گرفت که منظور محال بودن این همان شدن با امر زبانی نشده است و مقصود این نیست که زنای با مادر در عمل رخ نمی‌دهد .

۷- این بخشی از نقد رادیکال دلوز و گتاری به سنت روان‌کاوی فروید - لکان است .

۸- در این زمینه شعار «رضاشاه شرمنده‌ایم» نیز که در یکی از تجمعات اعتراضی‌ای که اخیراً برگزار شد، سر داده شد، قابل تأمل است .

۹- اصحاب شرم‌نازگی مدرنیزاسیون، یعنی آن چه که مربوط به نوسازی سخت‌افزاری (تاسیس کارخانه، راه‌سازی، احداث خطوط راه‌آهن، احداث صنایع مختلف و ...) را معادل مدرنیسم در نظر می‌گیرند. حال آن که مدرنیسم بیش از این است و شامل تحولات فرهنگی و اندیشگی عصر مدرن و برجسته شدن آرمان‌هایی نظیر عدالت و آزادی و... است .

۱۰- مقاله‌ی «روشن‌گری چیست؟»